

زیبایی‌شناسی در جهان‌بینی دینی و فلسفی و علمی

حسن ذوالفقارزاده*

چکیده

جهان‌بینی نوعی برداشت و نحوه تفکر انسان نسبت به جهان است. نحوه نگرش به جهان به سه نوع دینی، فلسفی و علمی دسته‌بندی شده است که نسبت به هم ترتیب زمانی دارند. در هستی‌شناسی دینی، نخستین خلقت نور الهی است. دین سرآغاز همه علوم است. با تمسک فلسفه و علم به دین، معرفت و حیات بشری به سمت تکامل و توسعه سیر می‌کند.

در جهان‌بینی دینی، زیبایی از سرچشمه جمال مطلق نشئت می‌گیرد و ذات حق، جمیل علی‌الاطلاق است؛ ظل جمیل، جمیل است و محال است که جمیل نباشد. زیبایی در جهان‌بینی فلسفی، از دیدگاه افلاطون در خط منقسم هستی‌شناسی نخست در عالم مُثُل تعین پیدا می‌کند و در عالم ریاضی کم و کیف به خود می‌گیرد و در عالم محسوسات به تعین عینی می‌رسد. در جهان‌بینی علمی و تجربی، طبیعت و جهان خلقت دارای انتظام فضایی و زیبایی است. جهان هستی کارگاه صنع الهی است و زیباترین مخلوقات بین همه موجودات در خلقت انسان، پدیدار گشته است.

در تعامل دین و فلسفه، حکما و فلاسفه اسلامی مکتب فلسفی‌شان را از سرچشمه زلال دین کسب کرده‌اند. در تعامل دین و علم، زیبایی‌شناسی تجربی تحت شمول احکام الهی قرار می‌گیرد و در تعامل علم و فلسفه، زیبایی‌شناسی علمی و تجربی، مصداقی و زیبایی‌شناسی فلسفی، کلی و دربرگیرنده مصادیق متعدد است.

زیبایی حقیقی از دین و نظام ارزشی نشئت می‌گیرد و در فلسفه و علم جریان

* استادیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) hzolfagharzadeh@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۸/۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۱/۲۹

پیدا می‌کند و پس از ظهور زیبایی، زیبایی دینی و فلسفی و علمی در تعامل هم قرار می‌گیرند و همه زیبایی‌ها در دین به وحدت می‌رسند.
کلیدواژه‌ها: زیبایی، دین، فلسفه، علم، تعامل، تعالی.

۱. مقدمه

جهان نظام احسن و زیباترین نوع خلقت است، چون منسوب به جمال مطلق است. اما، ماهیت زیبایی چیست؟ ارتباط آن با جهان‌بینی چگونه است؟ و سلسله‌مراتب و تعامل بین جهان‌بینی‌ها به چه صورت است؟

نوع برداشت و طرز تفکری که یک مکتب درباره جهان و هستی عرضه می‌دارد زیرساز و تکیه‌گاه فکری آن مکتب به‌شمار می‌رود. این زیرساز و تکیه‌گاه اصطلاحاً جهان‌بینی نامیده می‌شود. جهان‌بینی یا جهان‌شناسی، به عبارت دیگر، تعبیر و تفسیر انسان از جهان، به‌طور کلی سه گونه است: یعنی از سه منبع ممکن است الهام شود: دین، فلسفه، علم (مطهری، بی تا ب: ۶۳ - ۶۵).

همه ادیان و آیین‌ها و مکتب‌ها به نوعی از جهان‌بینی متکی هستند و جهان‌بینی طرز تفکر و نحوه نگرشی است که کلاً درباره جهان و هستی عرضه می‌شود. علما و فلاسفه جهان‌بینی یا جهان‌شناسی را به سه دسته تقسیم می‌کنند که از سه منبع الهام می‌گیرد. پس، جهان‌بینی سه‌گونه است: جهان‌بینی فلسفی، جهان‌بینی دینی و جهان‌بینی علمی. آنچه فلسفه و دین و علم را از هم جدا می‌کند و قلمرو آنها را معین می‌کند، موضوع، روش و مقصد آنهاست. موضوع دین کلام الهی است و شامل «همه موجودات» است و روش دین از سرچشمه وحی تجلی پیدامی‌کند و از راه دل و ایمان و اعتقاد قلبی صورت می‌گیرد و با هدایت فطرت انسان (راهنمای درونی) از طریق پیامبران وحی (راهنمای بیرونی)، به منصفه ظهور می‌رسد و برای دسترسی به دلالت کلمات وحی و اوامر و نواهی الهی از روش اصول فقه یا منطق اصولیون استفاده می‌شود. هدف و مقصد دین تقرب و تعالی و توسعه انسان‌هاست. موضوع فلسفه «موجود به ما هو موجود» است و روشی را که برای اثبات مسائش به‌کار می‌برد، روش برهانی و استدلالی است که به طریق شیوه قیاسی یا قیاس منطقی است و هدف و مقصد آن شناخت و تفسیر جهان هستی است. موضوع علم «موجود با تعین خاص» است و روش علم، تجربی و آماری است و هدف و مقصد آن کشف حقایق موجود متعین است.

انسان در تعامل با جهان، با این سه نوع جهان‌بینی مواجه است. این سه جهان‌بینی در طول هم بوده و ترتیب زمانی دارند و دین سرآغاز همه علوم است و راهی است که سرآغازش از آن آفریدگار هستی است؛ اوست که پیامبران را برای هدایت و تعالی بشر مبعوث کرده است. با ارتباط فلسفه و علم به دین، معرفت بشری کامل گردیده و بشر در راه سعادت قدم می‌گذارد. در نگرش دینی و تفسیر از آیات الهی، زیبایی‌ها را می‌توان به زیبایی‌های محسوس (تجربی، علمی)، معقول (کلی، فلسفی) و معنوی (ارزشی، دینی) تقسیم کرد.

۲. روش تحقیق

در این مقاله، روش بررسی و پژوهش به طریق تجزیه و تحلیل و تطبیق صورت پذیرفته است. نخست، مفاهیم اصلی تجزیه و به معانی آنها پرداخته شده است و سپس، جوانب گوناگون موضوع تحلیل گردیده و بعد ترابط و تعامل بین جهان‌بینی‌ها در زیبایی‌شناسی مورد مذاقه قرار گرفته است. تاکنون تحقیقی به این شیوه پژوهش مقاله و به صورت سلسله‌مراتبی و تعاملی انجام نشده است.

۳. معنی و مفهوم زیبایی

زیبا: از «زیب» + «ا» (فاعلی و صفت مشبیه): زینده، شایسته و جمیل؛ به معنی نیکو و خوب است که نقیض زشت و بد می‌باشد. زیبایی: حاصل مصدر یعنی خوبی، نیکویی، حسن، جمال، ظرافت، لطافت، بهاء، حسن، جمال، اورند، اورنگ (دهخدا، ذیل «زیبا») و حالت و کیفیت زیبا عبارت است از نظم و هماهنگی که همراه عظمت و پاکی در شیئی وجود دارد و عقل و تخیل و تمایلات عالی انسان را تحریک می‌کند و لذت و انبساط پدید آورد.

جمال: صفتی است که در اشیا ملاحظه می‌شود به معنی نیکویی، زیبایی، و در نفس و درون انسان شادمانی برمی‌انگیزد (فرهنگ لاروس، ۱۳۷۳: ۷۶۲).

جمیل: زیبا، نیکو، صاحب‌جمال و خوش‌نما و آراسته و شایسته، صفت مشبه است دلالت بر ثبوت و استمرار همیشگی است (معین، ذیل «جمیل»).

همه این معانی سرشتی واحد دارند، به‌خصوص واژه جمال که تأملی مضاعف را می‌طلبد و جمال یکی از دو صفت جامع ربوبی یعنی جمال و جلال است. جمیع اسمای

الهی دربرگیرنده همه موجودات عالم است و موجودات تحت سیطره این دو اسم قرار دارند. زیبا به این معنا، صفت ذات ربوبی است و موجودات عالم مجموعه اسمایی هستند که مخلوق ذات ربوبی می‌باشند (ندیمی، ۱۳۸۰: ۵۱).

هرچه را خوب و کش و زیبا کنند از برای دیده زیباکنند

(مولوی، ۱۳۶۰: ۱۴۷/۱)

واژه هنر نیز در خوبی و نیکی و زیبایی ریشه دارد. پایه و اساس هنر در زبان فارسی به سانسکریت برمی‌گردد و با لفظ سونر و سونره که در زبان اوستایی و پهلوی به صورت هونر و هونره ذکر شده است، پیوند دارد. «سو» در سانسکریت همان «هو» به فارسی است که معنی هر دو نیک و خوب است و نر و نره در فارسی به معنی مرد و زن است و هونر (سونر) یعنی نیک‌مرد و هونره (سونره) یعنی نیک‌زن. در زبان فارسی قدیم نیز «چهاره‌نران» به معنی فضایل چهارگانه شجاعت و عدالت و عفت و حکمت عملی به معنی فرزاندگی آمده است (مددپور، ۱۳۸۲: ۱۸).

۴. زیبایی در جهان‌بینی دین

واژه «دین» عربی است و در معاجم و کتب لغات، معانی بسیاری برای آن ذکر شده است. دین در عربی مصدر است برای فعل «دان، یدین» به معانی: کیش، ملت، صبغه، طریقت، شریعت مقابل کفر، با سیاست اداره کردن، مالک شدن چیزی (دهخدا، ذیل «دین»); آیین، ورع، جزا و مکافات، حساب، پاداش، اطاعت، (فرهنگ عمید، ذیل «دین»); سیرت، طریقه، روش، پرهیزگاری، خداشناسی، محاسبه، مُلک، حکمرانی، فرمانروایی، سلطنت، زمامداری، فرماندهی، حکومت، قضا، دادرسی، تدبیر، پایان کاری را نگرستن، روز حساب (فرهنگ لاروس، ۱۳۷۳: ۱۰۰۴). راغب اصفهانی در مفردات می‌گوید: دین یعنی طاعت و جزا. دین راهی است که انسان از رهگذر آن به جمال مطلق رهنمون می‌شود.

در آیه کریمه می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ» (صف: ۹). در این آیه، دین به معنی کیش و شریعت و طریقت آمده است. دین حق «عبارت است از یک قانون و راه الهی عمومی که برای تمام امت‌هاست» (طباطبایی، ۱۳۶۴: ۲۲۴/۱۰) و در یک عبارت کامل‌تر «دین، عقاید و یک سلسله دستورهای عملی و اخلاقی است که پیامبران از طرف خداوند برای راهنمایی و هدایت بشر آورده‌اند، اعتقاد به این عقاید و انجام این دستورها، سبب سعادت و خوشبختی انسان در دو جهان است» (همو، ۱۳۷۸: ۴۱).

دین:

به معنای اصطلاحی، مجموعه عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی است که برای اداره امور جامعه انسانی و پرورش انسانها باشد. گاهی همه این مجموعه، حق و گاهی همه آنها باطل و زمانی مخلوطی از حق و باطل است. اگر مجموعه حق باشد، آن را دین حق و در غیر این صورت، آن را دین باطل و یا التقاطی از حق و باطل می‌نامند... دین حق، دینی است که عقاید، قوانین و مقررات آن از طرف خداوند نازل شده و دین باطل دینی است که از ناحیه غیر خداوند تنظیم و مقرر شده است (جوادی آملی، ۱۳۷۳: ۹۳-۹۵).

دین حق، نقشه راه تقرب به زیبایی‌های مطلق است.

در جهان‌بینی دینی، با نظر به مبدأ معرفت و شناسایی و درک اینکه جهان از یک مشیت حکیمانه پدید آمده است و نظام عالم بر اساس خیر و نیکی و زیبایی و رساندن موجودات به کمالات شایسته آنهاست، درمی‌یابیم آفرینش هیچ موجودی عبث و بیهوده و بدون هدف نیست و انسان در میان موجودات از شرافت و کرامت مخصوص برخوردار است و رسالتی متعالی برعهده دارد (مطهری، بی تا ب: ۷۱).

جهان‌بینی دینی دارای ثبات و جاودانگی است و نسبت به همه امور شمول و اشرف دارد و همه موجودات از نظر هستی و نیستی، شایستگی‌ها و ناشایستگی‌ها، بایدها و نبایدها، تحت پوشش و سیطره دین قرار می‌گیرند.

چیست دین؟ برخاستن از روی خاک تا که آگه گردد از خود جان پاک
می‌نگنجد آنکه گفت‌الله هو در حدود این نظام چار سو

محمد اقبال لاهوری

۱,۴ انواع زیبایی

زیبایی‌ها را به زیبایی‌های محسوس، معقول و معنوی می‌توان تقسیم کرد و این نوع تقسیم‌بندی از آیات کریمه مستفاد می‌شود. در زیبایی‌های محسوس آیه کریمه می‌فرماید: «وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ» و برای شما در آنها زیبایی است، آن‌گاه که (آنها را) از چراگاه بازمی‌آورید و هنگامی که به چرا می‌فرستید» (نحل: ۶) و در زیبایی‌های معنوی می‌فرماید: «وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ» ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل‌هایتان زینت بخشیده است» (حجرات: ۷).

زیبایی‌های طبیعی به مثابه زیبایی‌های محسوس طبیعت، و زیبایی‌های معنوی و ملکات

اخلاقی مانند صبر جمیل، عفو جمیل، و زیبایی‌های معقول، تفکر در وحدت و کثرت، تناسبات و کمّ و کیف زیبایی‌های خلقت و موجودات در اندیشه است. زیبایی معنوی، هم می‌تواند درونی باشد مثل فطرت و روح و دل پاک و ایمان ... و هم می‌تواند بیرونی باشد که آن نیز تأثیرگذار در درون انسان است؛ مثل کلامی که با فصاحت و بلاغت بیان شده است؛ مثل اشعار حافظ و مولوی یا نثرها و جملات کوتاه سعدی که نه تنها خود لفظ فصاحت دارد، بلکه معانی این الفاظ است که در نهایت زیبایی، روح انسان را متأثر می‌کند. کلام‌الله مجید نیز آن‌چنان در فصاحت و زیبایی بیان شده است که شنیدن الفاظ در عمق وجدان و اعماق روح انسان تأثیر می‌گذارد، در عین حال که معانی بسیار عمیق خود را داراست. *نهج‌البلاغه* مولای متقیان نیز به اعتراف فصحا و بلغای عرب، فصاحت کلامشان را از این کتاب بلیغ گرفته‌اند (مطهری، ۱۳۶۲: ۵۹-۶۳)

۲،۴ زیبایی در تعالیم اسلامی

علمای اسلام تعالیم اسلامی را به سه دسته تقسیم کرده‌اند:

الف. معارف و اعتقادات: یعنی اموری که هدف از آنها معرفت و شناخت و اعتقاد و ایمان است؛ مانند: مسائل مربوط به توحید، اسماء جمالی و جلالی، مبدأ، معاد، نبوت، ملائکه، امامت، عدالت و ...؛

ب. اخلاقیات و امور تربیتی: یعنی اموری که هدف از آنها این است که انسان از نظر خصلت‌های روحی و روانی التزام و تخلق به شایسته‌ها را داشته‌باشد؛ مانند: صبر جمیل، تواضع، تقوا، شجاعت، رضا، استقامت و غیره؛

ج. احکام و مسائل عملی: یعنی اموری که هدف از آنها این است که انسان عملی را که انجام می‌دهد چگونه باشد؛ فعل زیبا یا ترک فعل زشت باشد. به عبارت دیگر، قوانین و مقررات موضوعه (مطهری، بی تا الف: ۲۸۸).

به عبارتی سه نوع احکام فقهی به معنای عام، شامل احکام ارزشی، توصیفی و تکلیفی (اخلاقی، اعتقادی، احکامی) منبث از جهان‌بینی دینی وجود دارد که انسان را از بلا تکلیفی خارج می‌کند و در راه تعالی و تکامل و در سمت جمال مطلق هدایت می‌کند.

۱،۲،۴ زیبایی و اعتقادات

زیبایی از سرچشمه توحید و جمال مطلق من جمیع الجهات و الحیثیات نشئت می‌گیرد.

هر آنچه او خلق می‌کند، زیباترین است، زیرا ذات حق، جمیل علی‌الاطلاق است. ظلّ جمیل، جمیل است و امکان ندارد که جمیل نباشد (مطهری، ۱۳۵۲: ۶۸)؛ قال الصادق (ع) عن علی (ع): «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ: خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد» (کلینی، ۱۳۸۱: ۴۳۸/۶). خالق هستی به جهت زیبایی مطلقش، همه‌چیز را به بهترین صورت خلق می‌کند: «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ: پروردگار ما کسی است که به هر چیزی هر آنچه لازمه خلقتش بود به او اعطا کرد» (طه: ۵).

در آیه کریمه می‌فرماید: «فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ» (زمر: ۲) و در اینجا، دین به معنای توحید و یگانگی است. در توحید صفاتی، تجلی ذات حق با صفات جلالی یا صفات جمالی است، صفات جمالی، صفات لطف خداوندی است که در انسان ایجاد احساس بهجت و سرور و انبساط روحی می‌کند (عزالدین کاشانی، ۱۳۶۷: ۱۳۰-۱۳۱).

هر کسی فراخور فطرت و سرشت و روش و ساختار روحی خود عمل می‌کند: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ» (اسراء: ۸۴)؛ لذا، آفریدگار جمیل بر اساس ذات جمیلش، همه‌چیز را به زیباترین حالت خلق کرد و آفرینش جهان، نظام احسن است: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ: پروردگار ما خلقت هر چیز را نیکو و زیبا ساخت (سجده: ۷). دین خدا چون از کمال مطلق سرچشمه گرفته است و آفرینش همه‌چیز به دست توانای اوست و همه موجودات تحت سیطره خالق هستی قرار دارد، بنابراین، دین کامل‌ترین راه برای سعادت جامعه بشری است: «أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ وَ لَئِهِ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ: پس آیا غیر دین خدا را می‌خواهند درحالی که برای او اسلام آورده است هر چه در آسمان‌ها و زمین است» (آل عمران: ۸۳).

زیبایی‌های دین با تمسک به ولایت و امامت به تکامل می‌رسد و هر چه منسوب به ولایت باشد، در مسیر تکامل بوده و به عنوان زیباترین نقشه راه تعیین پیدامی‌کند: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا: امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به‌عنوان] آیینی برگزیدم» (مائده: ۳).

دین در تحلیلی جامع، یک مجموعه (نظام) هماهنگ و متناسب است و شامل نظام‌های گرایش فکری، هستی‌ها و نیستی‌ها (عقاید و اعتقادات)؛ و نظام پرورشی، شایسته‌ها و ناشایسته‌ها (دستورهای اخلاقی و اجتماعی)؛ و نظام ارزشی، باید‌ها و نبایدها (قوانین و احکام) است که در زمینه فردی، اجتماعی و تاریخی از طرف خالق هستی برای سرپرستی و هدایت انسان‌ها در مسیر تکامل و تعالی نازل شده است.

دین الهی تنها راه هدایت جوامع انسانی است، چنان‌که فرمود: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» و اسلام دین حقی است که غیر آن دین از کسی مقبول نیست: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ: هر کس دینی غیر از اسلام را انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد» (آل عمران: ۸۵). بنابراین، تمام زیبایی‌های عینی و فکری و روحی را در جهان‌بینی اسلامی باید جست‌وجو کرد و با نگرش اسلامی به خلقت و طبیعت است که شهود زیبایی حقیقی در دل‌ها تحقق پیدامی‌کند و همه هستی هماهنگ و منسجم، جلوه‌گر می‌شود.

جهان چون چشم و خط و خال و ابروست	که هر چیزی به جای خویش نیکوست
به هر یک ذره در صد مهر تابان	جهان را سرب‌به‌سر آینه‌ای دان
اگر یک قطره را دل بر شکافی	برون آید از آن صد بحر صافی
اگر یک ذره را برگیری از جای	خلل یابد همه عالم سرا پای

(شبستری، ۱۳۷۹: ۴۷/ بیت ۱۷۵)

حاکمیت قانون خدا در خلقت، طبیعت، انسان و جامعه یعنی حاکمیت همه خوبی‌ها و زیبایی‌هاست و نهی همه بدی‌ها و زشتی‌ها، در نتیجه موجب خروج و صعود جامعه انسانی به سعادت و تعالی و توسعه است. «دین نه تنها کلید فهم این عالم هستی است، بلکه همچنین وسیله عمده‌ای است که با آن انسان می‌تواند از طریق مراحل فرودین وجود به محضر الهی سیر کند» (نصر، ۱۳۷۹: ۱۰۸).

۲,۲,۴ زیبایی و اخلاق

اخلاق واژه‌ای عربی است و در لغت جمع خُلُق به معنی خوی و خصلت، عادت و منش، سَجِيه و طبع و مروت و دین است (صلیبا، ۱۳۸۱: ۱۲۰)؛ اخلاق، چه شایسته و پسندیده و حمیده باشد و چه ناشایست و ناپسند و رذیله. می‌توان گفت تمام مکاتب اخلاقی معلول کوششی است برای پاسخ‌دادن به پرسش‌هایی از این دست که: نیک (خیر، خوب) چیست؟ زندگی خوب یا رفتار درست برای انسان چیست؟ انسان چگونه باید رفتار کند تا رفتاری شایسته و نیک داشته باشد و در اثر رفتار خوب به سعادت برسد؟ (دایرةالمعارف تشیع، ۱۳۶۹: ۱۹).

گروهی اخلاق را از مقوله جمال و زیبایی می‌دانند. ممکن است برخی خیال کنند که بر فرض بدانیم که اخلاق از چه مقوله‌ای است، دانستن این مسائل از نظر عملی و تربیتی برای اجتماع ما فایده‌ای ندارد، بلکه آنچه لازم و مفید است این است که مردم عملاً متخلق به اخلاق فاضله باشند.

آن گروهی که معتقدند اخلاق از مقوله زیبایی است می‌گویند، باید حس زیبایی را در بشر پرورش داد. بشر اگر زیبایی مکارم اخلاق و اخلاق کریمانه و بزرگوارانه را حس کند، دروغ نمی‌گوید و خیانت نمی‌کند، علت اینکه بعضی از افراد دروغ می‌گویند این است که زیبایی راستی را درک نکرده‌اند (مطهری، ۱۳۷۱: ۱۵۵).

گروهی زیبایی را صفتی می‌دانند که در فعل هست و بعضی از کارها ذاتاً زیباست؛ مثلاً، راستی، خود زیبایی و کشش خاصی دارد، چه برای کسی که گوینده آن است و چه برای شنونده. صبر، استقامت، علو نفس، شکر، سپاس‌گزاری و عدالت، اینها یک زیبایی و شکوه معنوی دارند و هر انسانی که این صفات در او باشد، دیگران به سوی او کشیده می‌شوند؛ بنابراین، ما افرادی را که متصف به این صفات‌اند دوست داریم (همان: ۸۳).

گروهی زیبایی را در تناسب می‌بینند و این زیبایی را بالذات در روح انسان وارد می‌کنند. این دسته می‌گویند، هر جا تناسب وجود داشته باشد، زیبایی هم هست و وحدت هم پیدا می‌شود؛ یعنی، جزء با کل خود رابطه متناسب دارد. می‌گویند همین‌طور که اجزای بدن انسان اگر در وضع خاصی قرار بگیرد، ایجاد لطف ترکیب و حس ترکیب و زیبایی می‌کند، به‌طوری‌که حس انسان مجذوب او می‌شود، روح انسان هم چنین است. زیبایی در جسم جز تناسب اندام چیز دیگری نیست. روح انسان هم یعنی مجموع قوا و استعدادها روحی که در انسان هست. بنابراین، می‌گویند که هر قوه و استعدادی در انسان یک حد مشخص دارد، از آن بیشتر شود افراط است و از آن کمتر شود تفریط است؛ مثلاً، به انسان قوه خشم داده شده است؛ این قوه حد معینی دارد، از آن کمتر و یا بیشتر نازیبیا و نامتناسب خواهد بود (همان: ۹۲).

راه لذت از درون دان، نه از برون ابلهی دان جستن از قصر و حصون
آن یکی در کنج زندان مست و شاد و آن دگر در باغ، ترش و بی‌مراد

(مولوی، ۱۳۶۰: ۴۶۷/۳)

اخلاق را حکما و فلاسفه بر اساس عدالت و زیبایی توصیف کرده‌اند.

افلاطون اخلاق را بر اساس زیبایی توصیف می‌کند؛ می‌گوید: آن چیزی انسانی است که زیبا باشد؛ مثلاً، عدالت را همه مکتب‌ها می‌پسندند. افلاطون عدالت را با عینک زیبایی می‌بیند، می‌گوید: عدالت که خوب است (چه عدالت اخلاقی در فرد و چه عدالت اجتماعی در جامعه). به این دلیل خوب است که منشأ توازن می‌شود و ایجاد زیبایی می‌کند. جامعه‌ای که در آن عدالت باشد، زیباست. و همان حس زیبایی‌جویی بشر است

که او را عدالت‌خواه کرده است. انسان اگر بخواهد انسان باشد و به خصلت‌های انسانی برسد، باید احساس زیبایی را در خود تقویت کند. انسانیت ریشه‌اش زیبایی است (مطهری، ۱۳۸۴: ۲۳۸).

هر انسان و هنرمندی که در او حق و حقیقت و کرامت و عدالت و فضیلت نفوذ کند، آیینۀ تمام‌نمای فضایل و مکارم ارزش‌های والای انسانی و خدایی می‌گردد و این خود ادای حق انسانیت و هنر و ارتباط با جمال و کمال و زیبایی مطلق است (نجومی، ۱۳۷۸: ۱۳).

۳،۲،۴ زیبایی و احکام

احکام دینی شامل دستورها و امر و نهی الهی است و بایدها و نبایدها را بیان می‌کند و به عبارتی چگونگی رابطه انسان با موضوعات هستی است. آفریدگار هستی و خالق موضوعات برای عروج و تکامل انسان بهترین و زیباترین رابطه‌ها را برای تعاملات انسان با هستی تعیین کرده است و انسان با عمل به احکام نه تنها عرفان حقیقی را پیدا خواهد کرد، بلکه در مسیر رشد و تعالی قرار خواهد گرفت و با پیمودن آن به تقرب جمال مطلق دست خواهد یافت.

عبادت آن تجلی روحی خاص انسان است که در رفتارش به منصبه ظهور می‌رسد و باشکوه‌ترین و باعظمت‌ترین و زیباترین حالات روحی و رفتاری انسان آن حالت پرستش‌گرانه‌ای است که او به خود می‌گیرد (مطهری، ۱۳۶۲: ۷۲).

در نیایش و دعای سحر می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ بِاجْمَلِهِ وَكُلِّ جَمَالِكَ جَمِيلٍ» (خدایا از تو درخواست می‌کنم به حق نیکوترین مراتب جمالت در صورتی که تمام مراتب جمالت نیکو است).

۵. زیبایی و جهان‌بینی فلسفی

لفظ فلسفه (Philosophy) یا فیلسوفیا که واژه‌ای یونانی است، از دو جزء تشکیل یافته است: فیلو به معنی دوستداری و سوفیا به معنی دانایی است (صلیبا، ۱۳۸۱: ۵۰۳). نخستین بار، فیثاغورس این واژه را به کاربرد. وقتی از او سؤال کردند که آیا تو فرد دانایی هستی؟ جواب داد: نه، اما دوستدار دانایی (فیلسوف) هستم. فلسفه از سرآغازش به معنی عشق ورزیدن به دانایی، تفکر و فرزاندگی بوده است.

فلسفه ادراک حقایق اثیاست به قدر طاقت بشری یا فلسفه تخلق به اخلاق الله است به قدر

طاقت انسانی؛ یعنی، همان‌گونه خداوند به همه چیز داناست و حقایق اشیا را علی‌ماهی‌علیها درک می‌کند، فیلسوف هم می‌خواهد تشبیه به باری پیدا کند (حائری یزدی، ۱۳۶۱: ۶).

جهان‌بینی فلسفه اسلامی نشئت‌گرفته از منابع فقه اسلامی است (نصر، ۱۳۸۳: ۵۵). لذا، مقولات فلسفی (چرایی، چیستی و چگونگی) نیز کاملاً متأثر از این منابع است. حقیقت فلسفه انکشاف چیستی موجود و نحوه وجود آن است. یکی از ویژگی‌های عمده موضوعات فلسفی، کلی‌بودنشان است. بنابراین، فلسفه از سرآغاز پیدایش به معنی عشق‌ورزیدن به دانایی، تفکر و فرزاندگی بوده است. در جهان‌بینی فلسفی از چیستی و چرایی و چگونگی زیبایی بحث می‌شود.

زیبایی‌های معقول، زیبایی‌هایی است که مختص عقل انسان و در مرتبه‌ای بالاتر از حس می‌باشد، و در مقابل زیبایی و حسن عقلی، زشتی‌ها و نازیبایی‌های عقلی مطرح است (مطهری، ۱۳۶۲: ۵۹-۶۳).

افلاطون در رساله ضیافت (مهمانی Symposium)، بعد از عشق، به مراتب زیبایی می‌پردازد: اول زیبایی‌های حسی است، اینها نمودهای زیبایی هستند. گل نمود زیبایی است. زیبایی در مرتبه بالاتر زیبایی نفس است. فضایل نفسانی زیباست، انسان با فضیلت زیباست، اینها هم منشأ زیبایی نیست، اینها برخوردار از زیبایی هستند و نمود زیبایی‌اند. بالاتر از زیبایی نفس، زیبایی حکمت است؛ حکمت، زیباترین است (حکمت نظری و عملی)، حکمت به معنای تشبیه و همانند به خدا شدن است، ولی باز معنای زیبایی نیست و برخوردار از زیبایی است. و سرانجام اصل زیبایی، خداوند و خیر مطلق است و به عبارتی زیبایی مطلق است. افلاطون می‌گوید «خیر» باطن است و هر جا ظاهر شود، زیبایی ظهور می‌کند و زیبایی را به ظهور خیر معنا می‌کند (افلاطون، ۱۳۴۹: ۴۹۵). وی می‌گوید یک موسیقی خوب موجب انبساط و یک موسیقی بد موجب انقباض نفس می‌شود، چون نفس با ریاضیات ارتباط دارد و موسیقی نیز ریاضیات و نسبت‌های ریاضی است. لذا، نفس به ریاضیات و موسیقی ارتباط دارد. ریاضیات آلت فعل خداوند است؛ ریاضیات قدر و اندازه را توجیه می‌کند.

افلاطون به زیبایی مطلق اعتقاد دارد و وقتی می‌گوید که این شیء زیباست، در حقیقت، این شیء را در پرتو «زیبایی مطلق» زیبا می‌داند، زیرا به نظر او، زیبایی یک امر عقلانی و معقول است و در عالم حقایق «مثال» دارد و بلکه «مثال اعلی» دارد (دینانی، ۱۳۸۱: ۱۰۰). زیبایی در این بیت به زیبایی عقل و فعالیت آن اشارای اجمالی دارد، لذا زیبایی در معنای

عمومی‌اش که نظم و انضباط و مجموعه‌عالی را شامل می‌شود، قابل تطبیق به عقل و فعالیت آن است.

از عدم چون عقل زیبا رو نمود خلقتش داد و هزاران عز فزود
عقل چون از عالم غیبی گشاد رفعت افزود و هزاران نام داد

(مولوی، ۱۳۶۰: ۲۵۰/۴)

زیبایی در هستی‌شناسی از دیدگاه افلاطون در خط منقسم از عالم مُثُل شروع می‌شود و در عالم ریاضی کم و کیف ریاضی پیدا می‌کند و در عالم محسوسات تعین عینی و مادی به خود می‌گیرد. بالاترین مرتبه علم، نویزیس (Noises) (عالم تعقل) است که با روش دیالکتیک^۱ (Dialectique) می‌توان به آن دست‌پیدا کرد؛ دیالکتیک انسان را در مرتبه نویزیس رها نمی‌کند، بلکه راه را ادامه می‌دهد تا به حق و عالم مُثُل (ایده‌ها) برسد. مُثُل موجودات عالم عقل هستند، در عالم مُثُل است که مبانی ایده‌ها بسته می‌شود و بعد در عالم ریاضی شکل و اندازه به خود می‌گیرد و به عنوان یک نظر قابل‌ارائه، مطرح می‌شود.

عالم جان‌عالمی است که موجودات حیات دارند. عقل را به روح یا جان تعبیر کرده‌اند. افلاطون عالم جان را به مُثُل تعبیر می‌کند: هر چیزی که در این عالم است، در عالم مُثُل هم هست؛ عالم مُثُل، عالم حقایق، عالم معانی و عالم قضاست. عالم مُثُل علم خداست، علم حق است و اگر چیزی در علم خداوند نباشد، وجود پیدا نمی‌کند؛ لذا همه چیز در علم اوست. دیالکتیک افلاطون از طریق عشق صورت می‌گیرد (رساله ضیافت افلاطون) و از راه عشق به زیبایی می‌رسد و معرفت با عشق یکی می‌شود. در روش دیالکتیک عده‌ای که طالب حکمت هستند، با هم دیالوگ می‌کنند تا به یک حقیقت برسند. مفهوم زیبایی از طریق دیالکتیک حاصل می‌شود. زیبایی ظهور حقیقت است، باطنش حق است، ظاهرش جمال است. دیالکتیک افلاطون انسان را به حق می‌رساند، ولی دیالکتیک مارکس و هگل انسان را به پستی سوق می‌دهد.

همان‌طور که آمد، از دیدگاه افلاطون هنری که از حس نشئت گرفته نه از مبادی عالیه (مُثُل)، آیکونا (Eikona) می‌شود؛ مثل نقاشی‌های زمان افلاطون. آیکونا مرتبه ضعیف وجود است، لذا تقلید حسی را پایین‌ترین چیز می‌داند. چون هنرمندان عادی همه سرمشق‌های خود را از حس می‌گیرند، لذا سه‌بار از حقیقت دور هستند، ولی اگر هنرمند حکیم باشد و ایده‌اش را از عالم بالا بگیرد، دارای قداست است. افلاطون، هنرمندان مجذوب حقایق را تأیید و تمجید می‌کند.

افلاطون خوب را از بُعد هنری، و زیبایی‌شناسی تن و روح را این‌گونه بیان می‌کند:

هرچه خوب است زیباست. ولی زیبایی، بی‌تناسب و اعتدال درونی ممکن نیست. بنابراین، موجود زنده نیز اگر بخواهد خوب باشد، باید از تناسب و اعتدال بهره‌مند باشد... چون طبیعت در نهاد آدمی دو‌گونه تمایل به ودیعه گذاشته است که یکی تمایل بدن به تحصیل غذا و دیگری تمایل قسمت خدایی وجود به کسب دانش و روشن‌بینی است... از این رو، یگانه راه علاج برای هر دو قسمت وجود آدمی این است که تن و روح هر دو یکسان پرورده شوند (افلاطون، ۱۳۴۹: ۱۹۱۳).

او می‌گوید: ما موجوداتی زمینی نیستیم، بلکه اصل و ریشه و مایه ما آسمانی است و هنگام پیدایش ما، روح ما از آنجا خارج شده و به ما پیوسته است. به همین جهت، خداوند سر آدمی را در سمت بالا و آسمان قرار داده و او را چنان ساخته است که می‌تواند راست بایستد. از این رو، کسی که اختیار خود را به دست هوس‌ها یا جاه‌طلبی‌ها بسپارد و دائم در اندیشهٔ پروردن اینها باشد، بالضروره اعتقادهای و پندارهای فانی و گذران در خود به‌وجودمی‌آورد و به پست‌ترین پایهٔ فنا تنزل می‌کند (همان: ۱۹۱۷).

۱,۵ تقسیمات حکمت و فلسفه

حکما و فلاسفه حکمت و فلسفه را به دو دستهٔ نظری و عملی دسته‌بندی کرده‌اند و منطق را نیز مقدم بر این دو دسته می‌دانند.

- حکمت نظری شامل الهیات، ریاضیات، طبیعیات (موضوعات خارج از اختیار انسان)؛

- حکمت عملی شامل تهذیب نفس (اخلاق)، تدبیر منزل، سیاست مُدن (موضوعات

در اراده و اختیار انسان).

ارسطو، شاگرد افلاطون، در قرن چهارم ق.م، این دسته‌بندی را پی‌ریزی کرده و ابن‌سینا قرن پنجم هجری و ملاصدرا قرن یازده هجری آن را قبول و کامل کرده‌اند. حکما حکمت نظری (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۹) را مقدم بر حکمت عملی می‌دانند و در حکمت نظری نیز الهیات را ریشهٔ همهٔ حکمت‌های دیگر دانسته‌اند. زیبایی در حکمت از صدر به ذیل جریان پیدا می‌کند. حقیقت زیبایی از الهیات سرچشمه می‌گیرد و به تمام مراتب بعدی جریان پیدا می‌کند.

سلسله‌مراتب زیبایی در حکمت نظری شامل مراحل ذیل است:

۱. الهیات: شامل اسما و صفات الهی، عدل (عدل ذاتی، صفاتی، افعالی)، جمال و زیبایی

از اسمای الهی است؛

۲. ریاضیات: عدل کمی و کیفی، کم و کیف و تناسبات زیبایی (در مقابل تناسبات زشت) در ریاضیات مطرح است؛
۳. طبیعیات: عدل در طبیعت، پدیده‌های عینی طبیعی با توجه به فعل آفریدگار مطلق همگی هماهنگ و زیبا هستند.

حکمت عملی، نظریه ارزش‌هاست و بعضی از حکما آن را به سه قسم تقسیم کرده‌اند:

منطق که کار آن تحقیق در ارزش حقیقت است؛ زیبایی‌شناسی که کار آن تحقیق در ارزش‌های هنری است و علم اخلاق که موضوع آن تحقیق در ارزش عمل است. این علوم سه‌گانه را علوم معیاری گویند و موضوع آنها تحقیق در پدیده‌های عقل بشری است، از جهت قدرتی که عقل در صدور احکام ارزشی دارد (صلیبا، ۱۳۸۱: ۵۰۳).

فرآیند زیبایی در حکمت عملی شامل مراحل:

۱. تزکیه نفس: عدل در اخلاق (زیبایی خُلق و عمل، فعل خوب و نیکو). در اهمیت زیبایی نفس، شایسته است که گفته شود سیرت زیبا بهتر از روی نکوست؛
پس بدان که صورت خوب و نکو با خصال بد نیرزد یک تَسو
ور بود صورت حقیر و دلپذیر چون بود خُلقش نکو در پاش میر
صورت ظاهر، فنا گردد بدان عالم معنی بماند جاودان

(مولوی، ۱۳۶۰: ۳۰۲/۱)

۲. تدبیر منزل: تعامل عادلانه و گفتار و پندار و رفتار زیبا در منزل بین افراد خانواده و ارتباط فی‌مابین و تعامل با اخلاق خوب و زیبا در تدبیر منزل موجب شکوفایی استعدادها و استعلائی آن خواهد بود؛

۳. سیاست مُدن: سیاست یعنی مدیریت، ولایت، حکومت، تدبیر و اصلاح برای اداره امور، رعیت‌داری، مردم‌داری. قانون نشانه سیاست (تدبیر) است و هیچ سیاستی را بدون قانون نمی‌توان اجرا کرد (دهخدا، ذیل «سیاست»). مُدُن جمع مدینه است، به معنی شهر. مدیریت خوب و زیبای یک شهر موجب رشد و توسعه آن شهر خواهد بود.

سیاست با شریعت ارتباط دارد اما نه با ظاهر شریعت، بلکه با روح شریعت؛ یعنی، ظاهر شریعت به اضافه باطن شریعت عبارت است از حکمت الهی. اصل حکمت، تخلُّق به اخلاق الهی و زیبایی مطلق و رسیدن به معرفت الهی و حقیقت توحید است. برای آنکه شریعت استوار بشود، نخست باید اصول دین استوار بشود. رسالت نبوت و امامت نیز رهبری به سمت توحید است.

ابن سینا در بحث نبوت کتاب *شفا* می‌گوید، اداره کردن همه امور زندگی مردم به دست امام است. او شخص اول حکومت دینی است. دین مجموعه قوانین و ضوابطی است که پیامبران از سوی خداوند می‌آورند و همه حرکات و سکنات زندگی مادی و معنوی انسان‌ها را فرامی‌گیرد. در اینجا جا دارد به فارابی (۲۵۹-۳۳۹) نیز اشاره‌ای بشود که معتقد است رئیس مدینه باید فیلسوفی باشد که علم خود را از مبدأ وحی گرفته باشد. ابن سینا نیز از وی حظی وافر برده است.

۶. زیبایی و جهان‌بینی علمی

دامنه و سیطره علم، حس و آزمون و تجربه است. علم مانند نورافکن قوی در یک ظلمت یلدایی است که محدوده‌ای معین را روشن می‌کند، بدون اینکه از ماورای مرز روشنایی خبری بدهد. جهان‌بینی علمی جزءشناسی است نه کل‌شناسی. چهره جهان از یک دیدگاه علمی روزبه‌روز تغییر می‌کند؛ به همین دلیل یک جهان‌بینی بی‌ثبات و متزلزل است. پس، از تفسیر کلی جهان عاجز است. ارزش جهان‌بینی علمی، عملی و فنی است نه نظری (مطهری، بی تا ب: ۶۵-۶۸).

زیبایی‌های محسوس، زیبایی‌هایی است که انسان با حواس پنج‌گانه آنها را می‌یابد. انسان با قوه بینایی‌اش زیبایی‌های طبیعت یا هنری و یا معماری یا شهری را مشاهده می‌کند، موسیقی زیبایی را می‌شنود، بوی خوشی را استشمام می‌کند، غذای لذیذی را می‌چشد و یا زیبایی یک سنگ مرمر را لمس می‌کند.

طبیعت و جهان خلقت زیباست، چون از یک زیبایی مطلق نشئت گرفته‌است. جهان هستی کارگاه صنع الهی است. آفریدگار جهان به‌عنوان منشأ موجودات، جهان کبیر و صغیر (عالم و انسان) را خلق کرد و هر دو به او وابسته‌اند و از فیض وجودی او حرکت و حیات دارند؛ انسان و جهان تعامل و ارتباط دوطرفه دارند (نصر، ۱۳۸۴: ۳۳). دو عالم هستی، یعنی عالم کبیر و صغیر (جهان و انسان) هر دو آئینه‌اسما و جمال حقیقت هستند، ولی خالق هستی زیباترین خلقت را از آن انسان ساخت تا او را جانشین خود قرار دهد و جوامع را به سوی کمال و زیبایی مطلق رهنمون سازد.

۱,۶ تعامل دین و فلسفه در زیبایی‌شناسی

حکما و فلاسفه اسلامی مکتب فلسفی‌شان را از سرچشمه زلال دین گرفته‌اند. فلاسفه

اسلامی زیبایی‌شناسی را با استدلال عقلی و با استناد و شواهد به آیات الهی طرح می‌کنند. «فلسفه اسلامی، همانند دیگر مسائل اسلامی، عمیقاً ریشه در قرآن و حدیث دارد ... فلسفه اسلامی هم به بُعد بیرونی وحی قرآنی یا شریعت و هم به حقیقت درونی یا خود حقیقت که در قلب تمام مسائل اسلامی است، ارتباط دارد» (همو، ۱۳۸۳: ۵۵).

جهان‌بینی دینی در مواردی با توجه به اظهار نظر کلی درباره هستی و تکیه بر عقل و استدلال و اقامه برهان، رنگ فلسفی به خود می‌گیرد. در نتیجه، در این خصوص جهان‌بینی عقلانی و فلسفی از درون جهان‌بینی دینی نشئت می‌گیرد (مطهری، بی تا ب: ۶۹).

کلام و اسما وقتی زیبایند که از یک زیبایی مطلق تراویده و از مکمن (کمین‌گاه درون و باطن) و عالم غیبی ظاهر شوند. کلام زیبا مثلاً قرآن مجید مکمن غیب است که زیباست؛ قرآن آن‌چنان جاذبه و زیبایی‌ای دارد که حتی کسانی که اهل سخن نیستند، وقتی آیات قرآن را بشنوند، تحت تأثیر قرار می‌گیرند. این زیبایی از کجا آمده؟ قرآن وحی و منسوب به عالم غیب است. وحی یعنی نزول زیبایی! این آیات زیبا، از یک منزلگاه، از یک زیبایی مطلق و مقام عالی، از یک مکمن غیب و غیب مطلق، به عالم شهود نزول پیدا کرده است.

هنر و زیبایی هم «نزول» است و به هنرمند نازل می‌شود؛ یعنی، هنرمند به جهان خارج تنزل پیدا می‌کند؛ و از مکمن غیب نازل می‌شود، چراکه هرکسی برای خودش مکمن غیب دارد. از یک زیبایی مطلق که در غیب و باطن است، نزول پیدا می‌کند و خداوند هم ظاهر است و هم باطن، و انسان هم که مظهر حق است، ظاهر و باطن دارد. ظاهر و باطن انسان وجود و استمرارش وابسته به فیاض علی‌الاطلاق است (دینانی، ۱۳۸۱: ۱۰۱).

اصل زیبایی از ذات مقدس پروردگار است و انسان بالفطره زیبایی‌ها را از ناحیه او می‌داند. زیبایی عقلی در واقع به حُسن و قبح عقلی برگشت می‌کند که از مقوله ادراک است نه از مقوله احساس. زیبایی‌های روحی و معنوی نیز از ناحیه جمال مطلق است و از نفخه او به انسان حلول پیدا کرده است (مطهری، ۱۳۶۲: ۷۸). بنابراین، زیبایی که از صفات الهی است، از مبداء‌المبادی شروع می‌شود و بعد به ترتیب در اخلاق (احساس) و ادراک و اعمال انسان نمود پیدامی‌کند.

در هنر و معماری اسلامی، در ابداع، طرح و اجرای بنا، حس یزدانی را بر حس زیبایی و نیکی مقدم داشته و محیطی روحانی برای نزدیکی به حق تعالی فراهم ساخته‌اند؛ این ویژگی به سبب قرابت اعتقاد، در معماری‌های دوران اسلامی بیشتر مستفاد و قابل درک و تشخیص است تا در معماری‌های پیش از اسلام. هنر و زیبایی در بینش روحانی هنرمند

ریشه دارد؛ هرچه بینش و زمینه‌های ذهنی هنرمند ژرف‌تر و ظریف‌تر باشد، اثر هنری غنی‌تر و لطیف‌تر و زیباتر است (ابوالقاسمی، ۱۳۷۴: ۱۰).

۲,۶ تعامل دین و علم در زیبایی‌شناسی

زیبایی‌شناسی تجربی تحت شمول احکام الهی قرار می‌گیرد. اخلاق و احکام الهی کلی است و موضوعات آنها نیز در احکام به صورت کلی مطرح شده‌است. دین مجموعه قوانین و ضوابطی است که پیامبران از طرف خالق و برای هدایت انسان آورده‌اند و همه حرکات و سکنات زندگی مادی و معنوی انسان‌ها را فرامی‌گیرد. مخلوقی نیست که تحت سیطره دین قرار نگیرد و دین تکلیفی بر آن نداشته‌باشد.

حاکمیت قانون خدا، حاکمیت همه خوبی‌ها و زیبایی‌هاست و نهی همه بدی‌ها و زشتی‌ها، در نتیجه موجب خروج و صعود جامعه انسانی به سعادت و تعالی و توسعه است. «دین نه تنها کلید فهم این عالم هستی است، بلکه همچنین وسیله عمده‌ای است که با آن انسان می‌تواند از طریق مراحل فرودین وجود به محضر الهی سیر کند» (نصر، ۱۳۷۹: ۱۰۸).

هنر دارای هویتی ارزشی و اخلاقی است:

هنرمند به دلیل فعلی که از او صادر می‌شود، هرگز نمی‌تواند بی‌ارتباط با تفکرات و تعهدات خود باشد؛ تا آنجا که باید بپذیریم، هنرمند ناگزیر است در اثر خویش ظاهر شود. عمل انسان نیز خواه‌ناخواه، دارای هویتی اخلاقی است و تأثیر متقابل، میان نظر و عمل و محیط روحی و اخلاقی تا آنجاست که هرگز نمی‌توان برای هنر شأنی منفک از تفکر و تعهد و اخلاق قائل شد (مطهری، ۱۳۶۹: ۲۴۵).

هنرمندان غربی این‌گونه علمشان حجاب ارزش‌ها می‌شود:

من به شماره‌ای از مجله تایم که در چند سال پیش منتشر شد اشاره می‌کنم. روی جلد تصویری از فیلیپ جانسون با یک گونیای بزرگ در دست و آسمان‌خراش در پشت سر، قرار داشت که نرون‌وار می‌گفت این من هستم. در پوستری که چارلز مور به چاپ رسانده نوشته است: More is More یعنی من بیشتر از همه هستم. به هر حال این غروری (اخلاق متکبران‌های) است که معماران غرب دچارش شده‌اند و ما باید مراقب چنین خطری باشیم (دیبا، ۱۳۷۱: ۲۵).

از دیدگاه حکما و فلاسفه اسلامی، هنر جدید اروپا و غرب دارای هرگونه زیبایی ضمنی که باشد، عموماً به دنیای روانی هنرمند محدود است و هیچ‌گونه معرفت و فیض

روحانی ندارد. و اما علم جدید غرب، نه زیباست و نه در جست‌وجوی زیبایی؛ دانشی است صرفاً تحلیلی که به‌ندرت از روی بصیرت به اشیا می‌نگرد؛ مثلاً، وقتی انسان را مورد مطالعه قرار می‌دهد، هرگز درباره‌ی کلّ خمیره و سرشت او که در آن واحد، بدن، نفس و روح است، تأمل نمی‌کند. اگر علم جدید را مسئول و مسبب صنعت جدید بدانیم، باید اعتراف کنیم که منشأ زیبایی از ناهنجاری و زشتی بوده است (بورکهارت، ۱۳۷۰: ۳۵) و لذا منشأ بحران محیط زیست و جوامع گردیده است.

در مکتب الهی، تجلی عشق انسان از باطن روح تا ظاهر اعمال در عرصه اجتماع، از نظر عرفان نظری تا عرفان عملی، نوعی عشق‌ورزی با معشوق حقیقی در جهت الهی است که بدون مبارزه با هواپرستی‌های درونی و بیرونی ممکن نمی‌باشد. حقیقت هنر و معماری اسلامی، کیفیت تجلی این عشق‌ورزی است.

هر که را هست از هوس‌ها جان پاک زود بیند حضرت و ایوان پاک
هر که را باشد ز سینه فتح باب او ز هر ذره ببیند آفتاب

(مولوی، ۱۳۶۰: ۸۶/۱)

أشجعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ (روایت): شجاع‌ترین افراد کسی است که به هوای نفس غلبه پیدا نکند. بنابراین، تا هنرمندان مزین به اخلاق حمیده نگردند و از اخلاق رذیله پرهیز نکنند و خُلق حَسَن در رفتار فردی و اجتماعی بروز ندهند، نخواهند توانست آثار ارزشمندی را که در گذشته خلق شده‌است، در زمان حال و آینده نیز خلق کنند (ذوالفقارزاده، ۱۳۸۴: ۷۴، ۷۲).

عروة‌الوقتی است این ترک هوی برکشد این شاخ جان را بر سما
تا ببینی عالم جان جدید عالم بس آشکارا ناپدید

(مولوی، ۱۳۶۰: ۳۱۶/۱)

همه موجودات عالم کمال مطلق را حمد و ثنا می‌گویند. حتی، انسان مختاری هم نیست که ولو ناآگاه از حقیقت مطلق، پرستنده کمال مطلق نباشد. بنابراین، پرستش در منظر قرآن منحصر به پرستش آگاهانه انسان نیست (مطهری، ۱۳۶۲: ۷۳).

همه انسان‌ها در عمق فطرتشان خدا و حقیقت زیبایی مطلق را می‌شناسند و انسان کامل نمونه بارز تجلی این فطرت و چهره معنوی است. همه انسان‌ها در عمق فطرتشان مجذوب زیبایی و انسان کامل‌اند.

انسان فطرتاً در برابر زیبایی ظاهری (زیبایی طبیعت، جنگل، درخت، گل، دریا، ماه و خورشید و ...)، و هم در برابر زیبایی‌های معنوی (اخلاق نیکو، شعر نیکو، کلام نیکو ...) مجذوب می‌شود (همان: ۶۸).

۳،۶ تعامل فلسفه و علم در زیبایی‌شناسی

زیبایی‌شناسی فلسفی کلی است و دربرگیرنده مصادیق بی‌شمار. زیبایی‌شناسی علمی، جزئی و مصداقی است؛ مثلاً، زیبایی کوه کلی است و شامل همه کوه‌های موجود حتی کوه‌های کُرّات دیگر نیز می‌شود، ولی زیبایی کوه اورست یک مصداق است.

به نظر حکما و فلاسفه اسلامی، «زیبایی» در عالم خارج و به صورت عینی و ملموس وجود دارد، چراکه اگر زیبایی تعین مادی نداشته‌باشد و اگر چیزی واقعیت نفس‌الامری نداشته‌باشد، برای آن الگوی کلی و تعقلی نخواهیم داشت و درباره آن، سخن بیهوده خواهیم گفت، زیبایی یک گل، زیبایی هر منظره و زیبایی هر اثر هنری را در پرتو «زیبایی مطلق» احساس می‌کنیم، زیرا مراتب زیبایی نشان از زیبایی بالاتر و متعالی‌تری نیز هست؛ «خیراعلی» و «زیبایی مطلق» در نفس الامر تحقق دارد. کلام و اسما نیز وقتی زیبایند که از یک مکمن (کمین‌گاه درون و باطن) و عالم غیبی ظاهر شوند (دینانی، ۱۳۸۱: ۱۰۱).

معمار عالم جهان خلقت را با هندسه آفرید؛ هندسه در دو بُعد کمی و کیفی که بُعد کیفی آن مقدم بر کمیت متجلی می‌شود. به طور کلی، اساس و ریشه هندسه و ریاضیات در حکمت نظری است و هندسه در بُعد نظر و عالم معقول، فاقد ماده است و در بُعد عمل و عالم محسوس، با ماده همراه است؛ در نتیجه، هندسه در عالم معقول مقدم بر عالم محسوس است. «خداوند متعال در خلقت عالم به انزال قدر اشاره دارد که می‌فرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ: هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه آن نزد ماست، و ما جز به قدر معلوم آن را فرو نمی‌فرستیم» (حجر: ۲۱). قدر در کلام الهی همان هندسه است و هندسه معرب اندازه: «در کلام امام هشتم علیه‌السلام خطاب به یونس بن عبدالرحمان فرموده است: آیا می‌دانی قدر چیست؟ گفت: نه، امام فرمود: قدر به معنی هندسه است» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۳: ۵۹۴).

ویل دورانت می‌گوید:

وحشیان، زیبایی را در لب کلفت و خالکوبی سبز می‌دانند. یونانیان آن را در جوانان یا در تقارن و آرامش پیکرهای تراشیده و رومیان آن را در نظم و شکوه و قدرت می‌جستند.

رنسانس آن را در رنگ می‌جست و عصر حاضر آن را در موسیقی و رقص می‌جوید. انسان در زمان‌ها و مکان‌های مختلف از نوعی زیبایی برانگیخته می‌شود و عمر خود را در جستن آن به‌کار می‌برد (ویل دورانت، ۱۳۷۳: ۲۱۷).

کسانی که اعتقاد دارند خیر و شر یا زیبایی و زشتی نسبت به زمان و مکان تغییر می‌کند، این سؤال مطرح می‌شود که آیا واقعاً زیبایی مطلق است یا نسبی؟ آیا زیبایی به ادراک‌کننده و ادراک‌شونده بستگی دارد؟ همانند داستان لیلی و مجنون که لیلی آن‌چنان هم زیبا نبوده بلکه از دیدگاه مجنون، او زیبا بوده است؛ اگر این‌گونه باشد، این همان نسبت در زیبایی است. نکته‌ای که قابل توجه است این است که وجود زیبایی را در خارج نمی‌توان کلاً انکار کرد؛ یعنی، یک قدر متیقنی از زیبایی در خارج وجود دارد که همه به آن اعتراف دارند. بنابراین، قدر مسلم این است که در خارج چیزی به نام زیبایی وجود دارد، خواه انسان آن زیبایی را درک کند و خواه نکند (مطهری، ۱۳۶۲: ۵۶).

۷. نتیجه‌گیری

دین پایه و اساس و مبنای عالم کبیر و صغیر است و زیبایی حقیقی پدیده‌ای است که از دین نشئت می‌گیرد و تجلی امر ربوبی است و در فلسفه و علم جریان پیدا می‌کند و پس از ظهور زیبایی، زیبایی در جهان‌بینی دینی و فلسفی و علمی در تعامل هم قرار می‌گیرند و در این تعامل جهان‌بینی دینی همواره به عنوان مبنا و مغیر اصلی محسوب می‌شود و جهان‌بینی‌های دیگر حکم تابع پیدا می‌کنند و همه زیبایی‌ها در دین به وحدت می‌رسند.

نتیجه تعامل سه جهان‌بینی این است که: زیبایی‌های محسوس و معقول و معنوی، هر سه زیبایی نسبت تأثیر عملی دارند. بازتاب این آثار عملی در خود انسان به صورت لذت یا الم پدیدار می‌شود؛ یعنی، زیبایی‌های محسوس لذت حسی را به دنبال دارد و زیبایی‌های معقول لذت عقلی را به وجود می‌آورد و زیبایی‌های معنوی لذت‌های روحی را برمی‌انگیزد. بوعلی سینا در فصل آخر کتاب *اشارات* به انواع لذت‌های حسی، عقلی و معنوی به طور مبسوط پرداخته است.

زیبایی در هنر و تمدن و معماری از مظاهر بسیار مهم فرهنگ یک قوم است که می‌تواند هر سه زیبایی محسوس و معقول و معنوی را به منصفه ظهور برساند. هنر در عین حال می‌تواند به بهترین وجهی حامل پیام معنوی یک دین آسمانی باشد. یک اثر هنری گاهی می‌تواند بسیار بهتر از رساله‌ای که در علم کلام نوشته شده است، بیان‌کننده اصول و

مبادی و پیام معنوی یک وحی الهی باشد. فرهنگ و هنر و تمدن، بیان و اظهار معانی و ایجاد آنها در عالم خارج است.

پی‌نوشت

۱. ریشه دیالکتیک از دیالوگ است. دی یعنی دو، لوگ یعنی گفت‌وگو. دیالوگ یعنی گفت‌وگوی بین دو نفر، برای رسیدن به حقیقت. پل فولکیه در رساله دیالکتیک می‌گوید: «کلمه دیالکتیک در اصل از ریشه یونانی مشتق شده است و بدین ترتیب مفهوم دیالکتیک ردّ و بدل ساختن کلمات و دلایل و گفت‌وگو و مباحثه را معنی می‌دهد».

منابع

قرآن کریم

- ابوالقاسمی، لطیف (۱۳۷۴). «معماری ایرانی»، آبادی، ش ۱۹.
- ابوعلی سینا (۱۳۷۵). *اشارات و تنبیهات*، ترجمه و شرح حسن ملکشاهی، ج ۱، تهران: سروش.
- افلاطون (۱۳۴۹). *مجموعه آثار افلاطون (رساله تیمائوس)*، ترجمه رضا کاویانی و محمدحسن لطفی، تهران: ابن‌سینا
- اقبال لاهوری، محمد (بی‌تا). *کلیات اقبال لاهوری*. تهران: ثالث.
- بورکهارت، تیتوس (۱۳۷۰). «نقش هنرهای زیبا در نظام آموزشی اسلام»، *مجموعه مقالات جاودانگی هنر*، ترجمه سید محمد آوینی، تهران: برگ.
- جزّ، خلیل (۱۳۷۳). *فرهنگ لاروس عربی - فارسی*، ترجمه سیدحمید طیبیان، تهران: امیرکبیر.
- دایرةالمعارف تشیع* (۱۳۷۱). زیر نظر احمد صدر حاج سیدجوادی و دیگران، تهران: مؤسسه دایرةالمعارف تشیع.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۳). *شریعت در آیین معرفت*، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجا.
- حائری یزدی، مهدی (۱۳۶۱). «کاوش‌های عقل عملی (فلسفه اخلاق)»، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۶۳). *یازده رساله فارسی*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- نعت‌نامه* (۱۳۷۳). به کوشش علی‌اکبر دهخدا، تهران: دانشگاه تهران.
- دورانت، ویلیام جیمز (۱۳۷۳). *لذات فلسفه*، ترجمه عباس زریاب، ج ۸، تهران: علمی فرهنگی.
- دیبا، داراب (۱۳۷۱). «معماری ایرانی»، *مجله آبادی*، ش ۴.
- دینانی، غلامحسین (۱۳۸۱). *تجلی ماوراءالطبیعه در هنر*، تدوین عباس نبوی، تهران: دفتر نشر معارف.
- ذوالفقارزاده، حسن (۱۳۸۴). *فقه و معماری*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

۶۶ زیبایی‌شناسی در جهان‌بینی دینی و فلسفی و علمی

- راغب اصفهانی، حسین (۱۳۸۶). *مفردات الفاظ القرآن*، ترجمه مصطفی رحیمی‌نیا، تهران: سبحان. شبستری، شیخ محمود (۱۳۷۹). *گلشن‌راز*، تهران: علمی فرهنگی.
- صلیبا، جمیل (۱۳۸۱). *فرهنگ فلسفی*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، ج ۳، تهران: حکمت.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۶۴). *تفسیر المیزان*، ج ۱۰، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۷۸). *شیعه در اسلام*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- عزالدین کاشانی، محمود (۱۳۶۷). *مصباح‌الهدایه*، به کوشش جلال‌الدین همایی، تهران: هما.
- عمید، حسن (۱۳۶۰). *فرهنگ فارسی عمید*، ج ۳، تهران: امیرکبیر.
- کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۸۱ق). *الکافی*، تهران: مکتبه‌الصدوق.
- مددپور، محمد (۱۳۸۲). *آشنایی با آرای متفکران درباره هنر*، تهران: سوره مهر.
- مطهری، مرتضی (بی تا الف). *آشنایی با علوم اسلامی*، قم: اسلامی.
- مطهری، مرتضی (بی تا ب). *مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی*، قم: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۵۲). *عدل الهی*، تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۲). *فلسفه اخلاق*، تهران: بنیاد ۱۵ خرداد.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۹). *اهتزاز روح*، گردآوری علی تاج‌دینی، تهران: سازمان تبلیغات حوزه هنری.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۱). *تعلیم در اسلام*، قم: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۴). *آزادی معنوی*، ج ۳۰، تهران: صدرا.
- معین، محمد (۱۳۸۶). *فرهنگ معین*، تهران: امیرکبیر.
- مولوی، جلال‌الدین (۱۳۶۰). *مثنوی معنوی*، ج ۷، تهران: امیرکبیر.
- نجومی، سید مرتضی (۱۳۷۸). «لطافت هنر»، *نامه فرهنگستان علوم*، ویژه هنر، ش ۱۴ و ۱۵.
- نادیمی، هادی (۱۳۷۸). «حقیقت نقش»، *نامه فرهنگستان علوم*، ویژه هنر، ش ۱۶-۱۵.
- نادیمی، هادی (۱۳۸۰). «بهاء حقیقت»، *صفه*، ش ۳۳، س ۱۱.
- نصر، سید حسین (۱۳۷۹). *نیاز به علم مقدس*، ترجمه حسن میان‌داری، تهران: طه.
- نصر، سید حسین (۱۳۸۳). «قرآن و حدیث به عنوان سرچشمه و منبع الهام فلسفه اسلامی»، ترجمه مهدی دهباشی، از کتاب *تاریخ فلسفه اسلامی*، سیدحسین نصر و الیور لیمن، تهران: حکمت.
- نصر، سید حسین (۱۳۸۴). *سه حکیم مسلمان*، ترجمه احمد آرام، ج ۶، تهران: علمی فرهنگی.